قتل در تاریکی

وحید شکری
تپش

خیابان در تاریکی فرو رفته و تحمل گرمای تابستان بدون برق و کولر سخت شده بود. اصغر از مادرش پول گرفت تا از مغازه سر کوچه بستنی بگیرد. با چراغ گوشی تلفنش، جلوی پایش را روشن می‌کرد که داخل جوی نیفتد. به وسط‌های کوچه که رسید متوجه زنی شد که مقابل در روی زمین افتاده بود.

نزدیکش که رفت شوکه شد. جوی خون از کنار گردنش جاری بود. همزمان مرد جوانی از در خانه بیرون آمد و با دیدن زن زخمی دو دستی بر سرش کوبید: بدبخت شدم، لیلا... لیلا... بلند شو. با سر و صدای مرد جوان چند نفر از اهالی که به‌خاطر تاریکی کوچه نمی‌توانستند از پشت پنجره متوجه ماجرا شوند به کوچه آمدند. خانم اصغری که سرپرستار بیمارستان است، نبض لیلا را گرفت و در حالی که سری از تاسف تکان می‌داد، آرام گفت: تموم کرده.

دقایقی بعد تیم کلانتری در کوچه حاضر شدند و چراغ ماشین‌ها مثل دو چشم روی جسد لیلا خیره مانده بود و افسر کلانتری موضوع را به بازپرس جنایی و کارآگاه اطلاع داد. سرگرد بعد از یک روز خسته‌کننده تصمیم گرفته بود امشب زودتر بخوابد. تازه چشم‌هایش گرم شده بود که با صدای زنگ موبایل کشیک از جا پرید. افسر کلانتری ۱۲ گزارش اولیه ماجرا و آدرس را داد و بعد از قطع‌کردن تلفن سراغ دستورهایی که سرگرد داده بود رفت تا تحقیقات اولیه را تکمیل کند.

سرگرد هم لباس‌هایش را عوض کرد و راهی محل قتل شد. برق رفته بود و کمتر عابری در کوچه‌ها دیده می‌شد. همین کار سرگرد را برای پیداکردن آدرس با مشکل مواجه می‌کرد.

عقربه‌های ساعت به ۱۱ شب رسیده بود که آدرس را پیدا کرد. سرباز کلانتری ابتدای کوچه ایستاده بود و اجازه نمی‌داد کسی وارد محدوده جرم شود. کارآگاه کارتش را نشان داد و سرباز مقابلش پایی کوبید و راه را برای او باز کرد.

مامور کلانتری با دیدن سرگرد سمت او آمد تا نتیجه تحقیقات اولیه‌اش را بدهد. «مقتول دختر ۲۷ ساله‌ای به نام لیلاست که از سوی دو موتورسوار مقابل خانه نامزدش به قتل رسیده است. بررسی‌ها حکایت از قتل برای سرقت گوشی تلفن همراه دارد. دختر جوان در برابر دزدان مقاومت می‌کند و آنها با چاقو ضربه‌ای به گردن او می‌زنند و فرار می‌کنند. ضربه، عمیق و باعث قطع شریان اصلی خون و مرگ سریع دختر جوان شده بود.

شما خوانندگان عزیز برای ما بنویسید که سرگرد بعد از بررسی صحنه قتل و صحبت با صاحبخانه و میثم چطور توانست راز قتل را فاش کند؟ اگر داستان را با دقت بخوانید متوجه می‌شوید. دو دلیل برای افشای راز این پرونده را همراه با نام و نام خانوادگی به شماره ۳۰۰۰۱۱۲۲۴ پیامک کنید. هر هفته به دو نفر از کسانی که پاسخ صحیح بدهند، به قید قرعه کارت هدیه ۵۰ هزار تومانی اهدا می‌شود

کسی شاهد ماجرا بوده؟

بله نامزد لیلا از پشت پنجره این صحنه را دیده و قبل از رسیدن او به کوچه موتورسواران فرار کرده بودند.

کارآگاه سپس به بررسی محل قتل پرداخت. جسد دختر نوجوان در فاصله یک متری در ورودی روی زمین افتاده بود. نامزدش هم آنسوی کوچه روی زمین نشسته بود و بی‌تابی می‌کرد. کیف دختر جوان در کنارش افتاده بود. سرگرد دفترچه‌اش را بیرون آورد و مشاهداتش را روی آن نوشت. «جسد متعلق به دختری ۲۷ ساله به نام لیلا، با قدی حدود ۱۶۵ سانتیمتر که در زمان قتل، مانتو و شلوار مشکی به تن داشت. یک لنگه دمپایی زنانه در نزدیکی جسد بود و لنگه دیگر آن به احتمال زیاد در جریان درگیری در جوی آب افتاده بود. انگیزه اولیه قتل، سرقت گوشی تلفن همراه و نوع قتل یک ضربه با چاقو به گردن.»

سرگرد بعد از بررسی محل قتل، به تحقیق از همسایه‌ها پرداخت. فقط صاحبخانه میثم، دختر جوان را می‌شناخت. او به سرگرد گفت: میثم شش ماه قبل طبقه سوم خانه‌ام را اجاره کرد و در این مدت رفت و آمد زیادی نداشت. فقط گاهی نامزدش به دیدنش می‌آمد. این اواخر چند باری درگیری لفظی پیدا کرده بودند و صدایشان تا طبقه اول هم می‌آمد. امشب صدای میثم را از مقابل در خانه شنیدم. از پنجره نگاه کردم ببینم چه شده اما کوچه تاریک بود. به همین دلیل بیرون آمدم و لیلا را غرق در خون دیدم. خواستیم به اورژانس زنگ بزنیم که یکی از همسایه‌ها نبض لیلا را گرفت و گفت تموم کرده. به همین خاطر به پلیس زنگ زدیم. دختر بیچاره قربانی گوشی موبایلش شد.

سرگرد با جمع‌بندی تحقیقات سراغ میثم رفت تا از او تحقیق کند. پسر جوان حال و روز خوبی نداشت و هنوز در شوک این ماجرا قرار داشت.

می‌دانم در شرایط خوبی نیستی اما حرف‌های شما کمک خوبی به کشف این پرونده می‌کند. برام توضیح بده امشب چه اتفاقی افتاد.

با لیلا قرار داشتم. برق رفته بود و وقتی مقابل در رسید، به تلفنم زنگ زد تا در را باز کنم. در همین حین صدای فریادش را از پشت گوشی شنیدم. مقابل پنجره رفتم. دو موتورسوار با او درگیر شده و سعی داشتند گوشی‌اش را سرقت کنند. سریع به طبقه پائین آمدم اما از دزدان خبری نبود و لیلا غرق در خون روی زمین افتاده بود.

صاحبخانه‌ات می‌گفت این اواخر با هم درگیری داشتید، علتش چه بود؟

دعواهای معمولی. او اصرار داشت سریع سر خانه زندگی‌مان برویم اما من آمادگی نداشتم. من در عصبانیت تن صدایم بالا می‌رود و خیلی زود آرام می‌شوم.

اما فکر نمی‌کنم به خاطر همین اختلاف نامزدت را کشته باشی؟

من چرا باید او را بکشم؟ گفتم که دو سارق برای سرقت گوشی تلفن همراهش او را کشتند.

سرگرد سپس به دو دلیلی که در صحنه برای قاتل بودن میثم پیدا کرده بود اشاره کرد که مرد جوان وقتی دید راهی برای فرار از حقیقت ندارد و راز جنایتش فاش شده، لب به اعتراف باز کرد و گفت: باور کنید تمام ماجرا به خاطر عصبانیت من رخ داد. امروز عصبانی بودم و خواستم به اینجا نیاید اما قبول نکرد و به خانه‌ام آمد. من شرایط ازدواج را نداشتم. همین خانه را هم با کلی قرض اجاره کرده‌ام و اما لیلا متوجه شرایطم نبود و فقط می‌گفت زود ازدواج کنیم. با چاقو قصد داشتم او را بترسانم تا به خانه برگردد او از ترس به سمت کوچه دوید. ترسیدم در محل آبروریزی کند. چاقو را به سمتش انداختم که به گردنش اصابت کرد و بعد هم تنها نقشه‌ای که به ذهنم رسید تا از مجازات فرار کنم، قتل به دست سارقان گوشی قاپ بود. گوشی را داخل جوی آب پرت کردم و بقیه ماجرا را که می‌دانید.

سرگرد بعد از تحقیق از متهم او را بازداشت کرد تا فردا در حضور بازپرس به تشریح جنایت بپردازد.

پاسخ معمای پلیسی رد خون

نکته‌ای که شک کارآگاه را در پی داشت، نوع خودکشی زن بود. اگر فردی قصد داشته باشد با سلاح خودکشی کند، گلوله را به سر و صورت شلیک می‌کند. شلیک به شکم نشان از قتل زن جوان داشت و حرکت او به سمت در حکایت از آن داشت که او قصد داشته خود را نجات دهد، اما بعد از چند قدم دیگر نتوانسته قدم بردارد و جان باخته است.

در مسابقه معمای پلیسی هفته گذشته ۱۳۹۴ نفر شرکت کردند که از این تعداد ۸۴۵ نفر پاسخ صحیح داده‌اند. از میان افرادی که پاسخ صحیح داده بودند، رضا میرزایی از سبزوار و اشکان قانعی از تهران به قید قرعه برنده شدند.